

گذاری خاموش، دشوار و بی‌آین

در باب تجربه فارغ‌التحصیلی دختران

زهرا غزنویان^۱ جامعه‌ا به عنوان سطح پیچیده‌تری از نظام روابط انسانی و شکل متأخرتری نسبت به اجتماع^۲، ایجاد نمی‌شود مگر اینکه به واسطه‌ی فرهنگ، بتوان یک نظام شناختی و مهارتی کارآمد را توافق، حفظ و منتقل کرد. کارکرد این نظام بیش و پیش از هر چیز، حفظ نظم و تعادل در جمع انسانی است و مکانیسم‌های رسیدن به آن، مبحث بسیار مهمی در علوم اجتماعی که با مفاهیمی چون فرهنگ‌پذیری^۳ یا جامعه‌پذیری و اجتماعی شدن^۴ خطاب می‌شود. منظور از آنها تیبی از آموختن و درونی کردن قواعد فرهنگی و اجتماعی جامعه و نیز همراهی و هم‌نوا کردن شخص با آنهاست.

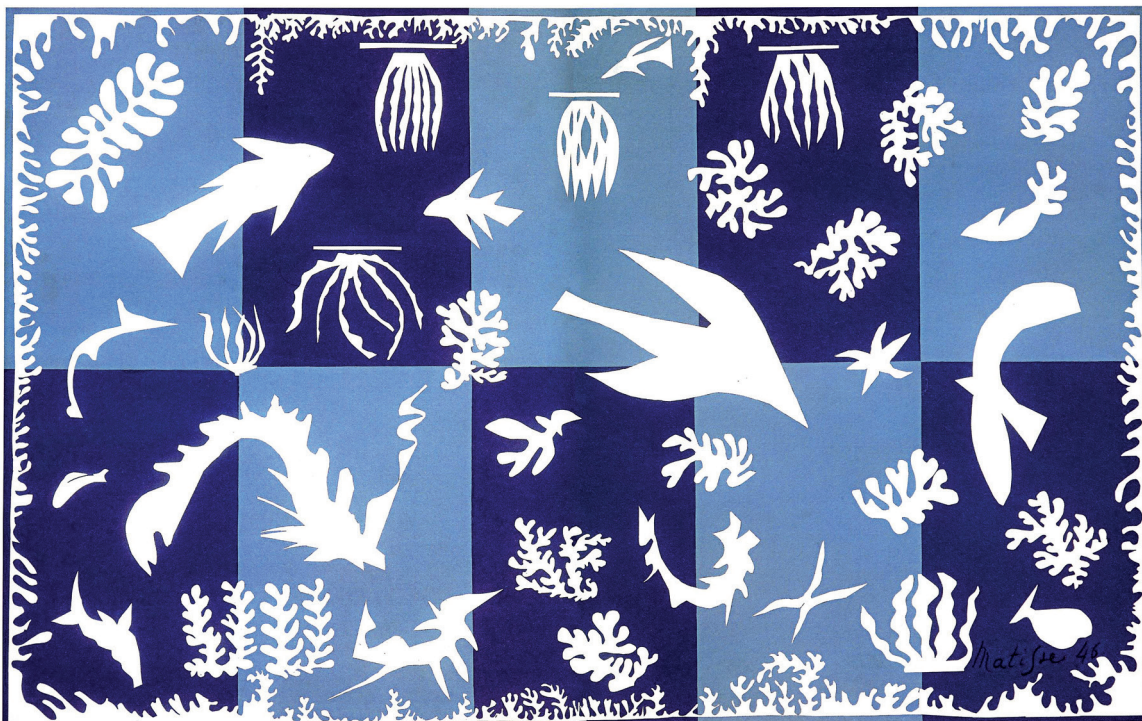
این انتقال، در اجتماعات و جوامع سنتی، به شیوه‌هایی ساده‌تر و توسط نهادهایی متفاوت نسبت به جوامع پیچیده‌ی امروزی صورت می‌گرفت و عموماً با مفهوم "اجتماعی شدن اولیه"^۵ سازگار بود، که بر عهده‌ی گروه‌های آغازین و در رأس آنها خانواده بود. با بزرگ شدن جوامع، تخصصی شدن امور و تغییر نظام تقسیم کار، به تدریج نهادهای دیگری در قالب گروه‌های ثانویه، به صورت مکمل، عهده‌دار این امر شدند و به تدریج، بر تعداد، دامنه‌ی اثرگذاری و اهمیت آن‌ها افزوده می‌شود. نظام‌های آموزشی، از جمله این متولیان جدید انتقال فرهنگی هستند که البته درون خود، نسل‌های مختلفی را از مکتب تا مدرسه‌ی مدرن و پس از آن، دانشگاه تجربه کرده‌اند. نهادهای آموزشی، اگر نگوئیم در انتقال و آموزش فرهنگ، جایگزین خانواده و سایر گروه‌های اولیه شده‌اند، بدون شک رقیبی جدی برای آن‌ها محسوب می‌شوند.

تردید در لذت‌بخشی آموزش

«آموزش، عامل قدرتی است که فرد را قادر می‌سازد از فرهنگ جامعه خود لذت ببرد و در امور پیشرفت آن مشارکت کند و به این ترتیب، ارزش خود را در جامعه هر چه بهتر درک کند». تعاریف قدیمی‌تر تا مدت‌ها چنین رویکرد مثبتی نسبت به آموزش و کارکردهای آن داشتند؛ حال آنکه امروز و در عمل به نظر می‌رسد لزوماً افزایش سواد به افزایش لذت فردی از زندگی، رضایت از خود و نیز مشارکت در امور جامعه منجر نمی‌شود، و گاه حتی تأثیری معکوس بر آمار مهاجرت، بیکاری، افسردگی و عدم رضایت دارد. مواجهه با چنین تناقضی، ما را وامی‌دارد که به مقوله‌ی آموزش در جهان مدرن، انتقادی‌تر و ظریف‌تر نگاه کنیم و از خود بپرسیم: به

1. Society
2. Community
3. Acculturation
4. Socialization Primary
5. Socialization





Henri Matisse
Polynesia Sea

راستی، سواد واقعی چیست و اصولاً تا چه حد می‌تواند بی‌طرفانه و جهان‌شمول باشد؟ ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تا چه حد در آن لحاظ شده‌اند و در تعامل با آن، چگونه ظاهر می‌شوند؟ چه ارتباطی با بازار کار و فرصت‌های شغلی و موفقیت افراد دارد؟ هزینه‌های اقتصادی کلانی که دولت‌ها و خانواده‌ها صرف آن می‌کنند، کدام بهره‌وری و بازگشت سرمایه را موجب می‌شود؟ آیا توانسته است به توسعه‌ی پایدار جوامع کمک کند؟ و نیز بر مبنای قاعده‌ی **نتایج ناخواسته‌ی اعمال خواسته** که بسیاری از تغییرات کلان تاریخ بشریت، مبتنی بر آن بوده، دستاوردهای جانبی این نظام آموزشی و شیوه‌ی سوادآموزی کدامند؟ همه‌ی اینها باعث سردرگمی بیش‌تر ما در خصوص مقوله‌ی آموزش به طور عام و آموزش عالی به طور خاص می‌شوند و امروزه تقریباً بر این نکته اجماع وجود دارد که «هر چه بیشتر راجع به این که هدف دانشگاه‌ها چیست فکر می‌کنیم، کمتر می‌توانیم با قطعیت در این‌باره صحبت کنیم.»

بنابراین، علی‌رغم رسالت کلیدی نهادهای آموزشی مدرن و نقش غیر قابل انکارشان در چرخه‌ی انتقال فرهنگ، در کنار همه‌ی کارکردهای مثبت‌شان، کژکارکردها یا کارکردهایی منفی نیز دارند، که امروزه موضوع بحث‌ها و چالش‌های بسیاری است. اندیشیدن به این کژکارکردها خصوصاً برای جوامعی چون ایران، اهمیت به مراتب بیشتری دارد، چرا که در کشورهای در حال گذار، «آموزش عالی، کارگزار نوآوری اجتماعی است.» و با تغییراتی که ایجاد می‌کند، به تضادهایی در بستر اجتماعی دامن می‌زند. مطالعه‌ی تأثیرات آموزش عالی در این کشورها اهمیت بیشتری دارد، چرا که نظام آموزشی برای آنها به عنوان بخشی از توسعه‌ی برون‌زا و وارداتی محسوب می‌شود، که به لحاظ شکل و محتوا کمترین تناسب را با نظام‌های آموزشی پیشین، از جمله مکتب‌خانه‌ها، دارد. نظام آموزشی در ایران را نیز می‌توان بر همین اساس مطالعه کرد. اما این مسائل، زمانی اهمیت بیشتری می‌یابند که در ارتباط با مقوله‌ی جنسیت قرار گیرند، چرا که نقش دختران و زنان در حفظ و انتقال سنت، به واسطه‌ی تجربه‌ی این نهاد مدرن، دستخوش تغییرات گسترده‌ای می‌شود.

وسعت حضور زنان و دامنه‌ی تأثیرات آنها تا حدی است که امروزه از زبانه شدن دانشگاه‌ها صحبت به میان آمده و نگرانی‌هایی در خصوص برهم خوردن تعادل جنسیتی دانشگاه‌ها به نفع دختران مطرح می‌شود. دانشگاه به مثابه فضایی برای جامعه‌پذیری و تربیت شهروندان، زمینه‌ای جهت تغییرات اجتماعی و فرهنگی جامعه است.

به عبارت دیگر، صحبت از کارکرد و نقش ضمنی و پنهان دانشگاه در ایجاد تغییرات فرهنگی و اجتماعی است. تجربه‌ی دانشگاه برای کنشگران نظام آموزش عالی، پیامدهایی را در زندگی روزمره و بیرون دانشگاهی آنها نیز دارد. تجربه‌ی دانشگاه قرار است علاوه بر مهارت‌ها و دانش علمی، منجر به توسعه و تحول نگاه افراد به زندگی در جامعه بزرگتر بشود، و آنها را به عنوان شهروندانی مسئول در مقابل جامعه بزرگتر تربیت کند. اما در نتیجه‌ی فرآیند جامعه‌پذیری دختران در دانشگاه، ما با نگرش‌ها و ارزش‌های فرهنگی جدید و در نهایت با هویت جدیدی مواجه هستیم؛ هویتی که در صدد ایفای نقش جدیدی در جامعه نیز هست. بنا بر این، شکافی بین الگوهای اجتماعی سنتی برای دختران و الگوها و هویت جدید ناشی از تجربه‌ی دانشگاهی ایجاد می‌شود، که تأثیرات آسیب‌گونه‌ای نیز بر زندگی پسادانشگاهی آنها دارد و می‌تواند تپیی از آشفستگی را به نظام اجتماعی تزریق کند.

يك ورود پر مناقشه

رابطه‌ی دختران و زنان با دانشگاه، مختص امروز نیست و از بدو طرح مسئله، وجود داشته است. با شروع مدرنیته در ایران که به یک معنا شاید بتوان آن را به قرن نوزدهم میلادی (حکومت قاجاریه) نسبت داد، برخی مولفه‌های مادی و غیر مادی از تمدن جدید وارد فرهنگ ایران شد و تغییر محسوسی را در بسیاری از عرصه‌ها، خصوصاً در موقعیت زنان و جنس مونث در ساختار فرهنگی و نظام اجتماعی کشور، به دنبال داشت. جنسی که عمدتاً در جهان سنت، با عنوان "ضعیفه" خطاب می‌شد و قلمروی قدرت او و فضای بروز مهارت‌ها و شایستگی‌هایش عموماً اندرونی خانه‌ها و در قالب نهاد خانواده بود. به ندرت امکان حضور در فضاهای عمومی را داشت و این حضور در مواقع ضروری نیز عمدتاً با همراهی یک مرد، با رعایت پوشش کامل فرهنگی و با حداقل مشارکت و "خودنمایی" در عرصه‌ی اجتماعی بود. قلمروی زنانه در شهرهای ما تا مدت‌ها فضاهای خصوصی و کنترل‌شده‌ی درونی بوده است. گرچه همواره استثناهایی نیز وجود داشته‌اند که البته قاعده را تغییر نمی‌داده‌اند. فارغ از واکنش‌های جامعه‌ی ایرانی به سبک جدید آموزش و محتوای آن، یکی از مهم‌ترین واکنش‌ها به نظام آموزشی مدرن، آموزش دختران در مدارس و همچنین مسئله‌ی آموزش مختلط بود، که تا مدت‌ها باعث می‌شد خانواده‌های متدین از فرستادن فرزندان دختر خود به این نهادها خودداری کنند. به عبارت دیگر نظام آموزشی مدرن در جامعه‌ی ایرانی، هم در قالب مدرسه و هم در قالب دانشگاه، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های چالش‌برانگیز در حیطه‌ی موقعیت اجتماعی زنان و فرآیندهای جامعه‌پذیری آنان و نظام فرهنگی و ارزشی پیرامون آنها بوده است.

با این حال، با جبر دولتی ناشی از سیاست‌های حکومت پهلوی اول، نظام آموزشی جدید تاحدودی توانست جایگاهی برای خود در کشور باز کند. با این حال، دامنه‌ی این تغییرات تا حد زیادی محدود به شهرهای بزرگ و اقشار خاصی از شهروندان می‌شد و تا مدت‌ها کلیت جامعه را در بر نمی‌گرفت و حتی در سایر اقشار اجتماعی، مخالفت‌ها و حالت‌های تدافعی جدی‌ای را پدید آورده بود. دموکراتیزه شدن این ارزش‌ها و مطالبات و به تبع آن، تغییر رویکرد به حوزه‌ی زنان را باید در نقاط دیگری جست‌وجو کرد. ارزش یافتن تحصیلات به عنوان یکی از شاخص‌های رشد و ارتقاء جامعه‌ی شهرنشین مدرن (که از قضا میناهای مذهبی و فرهنگی قوی‌ای نیز از آن در قالب ارزش تفکر و علم‌آموزی پشتیبانی می‌کردند) و احداث مدارس بیشتر و تربیت نسلی از معلمان زن، به تدریج توانست در کنار مسئله‌ی اجبار قانونی، بسترهای فراگیر شدن آموزش نوین را فراهم سازد. بسترهایی که در گذر زمان، از مدرسه به سمت دانشگاه حرکت کرد و آن را به فرصت مناسبی جهت حضور اجتماعی زنان مبدل ساخت. گفتمان انقلاب اسلامی و اصل برابری وجودی زن و مرد نیز در این بین، تأثیر بسیار زیادی داشت که نتیجه‌ی آن، تقویت زنان و حضور اجتماعی‌شان بود؛ البته در چارچوبی مشخص و مبتنی بر خوانش خاصی از دین.

تحولی در تجربه زیسته زنان

تا پیش از ورود به جهان مدرن، فرهنگ‌ها فرآیندهای دیگری را جهت اجتماعی کردن افراد خود داشتند،

علی‌رغم رسالت کلیدی نهادهای آموزشی مدرن و نقش غیرقابل انکارشان در چرخه انتقال فرهنگ و در کنار همه کارکردهای مثبت‌شان، کژکارکردها یا کارکردهایی منفی نیز دارند که امروزه موضوع بحث‌ها و چالش‌های بسیاری است. اندیشیدن به این کژکارکردها خصوصاً برای جوامعی چون ایران، اهمیت به مراتب بیشتری دارد چرا که در کشورهای در حال گذار، «آموزش عالی، کارگزار نوآوری اجتماعی است.»

که در مورد دختران و پسران، متفاوت و متناسب با نقش‌هایی بود که جامعه از آنها انتظار داشت. دختران از کودکی، به واسطه‌ی بازی‌ها و ابزار و لوازم بازی‌شان (که می‌توانست مهارت‌های هنرهای سنتی و دستی باشد) و نیز وظایفی که در خانه، بر عهده‌شان گذاشته می‌شد برای نقش‌های آینده آماده می‌شدند، که عمدتاً و لزوماً همسری و مادری بود. زمانی که فرآیند آموزش رسمی و خصوصاً دانشگاهی، به تجربه‌ی زیسته‌ی دختران افزوده شد، در فرآیندهای پیشین تحولات اساسی ایجاد کرد. زمانی را که پیش‌تر می‌توانستند صرف آموزش‌های غیر رسمی فرهنگ کنند، دیگر در این فضاهای جدید سپری می‌شد و مهارت‌های جدید و متفاوتی نیز از آن‌ها طلب می‌شد که پیش‌تر تجربه‌اش را نداشتند.

حضور اجتماعی زنان گرچه در ابتدا عموماً به منظور علم‌آموزی بود، ولی چند دهه تجربه‌ی عملی نشان داد که "اجتماعی شدن" در فضاهای آموزشی، به عنوان یک محصول جانبی و غیر رسمی فرآیند رسمی آموزش، در مواردی حتا بسیار چشمگیرتر و تأثیرگذارتر از خود آموزش و محتوای مستقیم آن است.

حضور زنان در دانشگاه، هنوز نتوانسته مابه‌ازاء خود را در بازارهای کار بیابد و همچنان سهم مردان در بازار کار جهانی و همچنین ایران، برجسته‌تر و بیش‌تر است. همین امر موجب افزایش انزوای اجتماعی در میان برخی از زنان شده که منظور از آن «منزوی شدن غیر داوطلبانه از فرصت‌های مربوط به توسعه اجتماعی افراد است که غالباً گزینه‌های ضعیف و روابط اجتماعی ضعیف با اعضای خانواده، با دوستان و سایر اعضای جامعه وجود دارد.» همچنین این وضعیت ناعادلانه، فشارهایی را به بخش‌های مختلف نظام اجتماعی وارد می‌سازد، که افزایش نرخ تجرد قطعی، بالا رفتن سن ازدواج، تأکید بر مهریه‌های بالا و نامتعارف، خیانت، افزایش نرخ طلاق، کاهش زادآوری، افزایش جراحی‌های زیبایی، شیوع خودکشی و بیماری‌های روانی خصوصاً در زنان، افزایش مصرف مواد مخدر و نیز شیوع سبک‌های زندگی مصرفی و فراغت‌های آسیب‌زا که زنان در آنها نقشی محوری دارند، از مهم‌ترین آنهاست. البته لازم به ذکر است که حضور دختران در دانشگاه، در تقویت اعتماد به نفس دختران، مشارکت اجتماعی آنها، تقویت و شکوفایی استعدادهایشان و حتا تقویت مهارت‌های تربیتی و آموزشی آنها در قالب نقش‌های سنتی‌شان و بسیاری موارد مثبت دیگر از این دست، نقش بسیار مؤثری دارد و تمرکز بر ابعاد آسیب‌شناختی، قطعاً منکر این ابعاد نیست و صرفاً به دنبال فهم شکاف‌ها برای تقویت این تجربه‌ی مفید است. این تجربه همچنین به شیوه‌های دیگری نیز تجربه‌ی زیسته‌ی دختران و فرآیند اجتماعی شدن‌شان را تغییر می‌داد، که از آن جمله می‌توان به آزادی‌های نسبی کسب شده به این واسطه، قدرت جابه‌جایی بیشتر و مستقل‌تر در فضا و نیز مدیریت اقتصادی زندگی خود (خصوصاً وقتی بومی شهر تحصیل‌شان نباشند)، ارتباط تقویت‌شده‌تر از جمله ضرورت صحبت کردن در جمع و تعامل گروهی و فرصت‌های متفاوتی برای وارد شدن به روابط عاطفی‌ای که قطعاً در نظام سنتی فرصت و اجازه آن فراهم نبود، پیامدها و آزادی‌های حاصل از حضور در فضاهای کارگاهی، آزمایشگاهی و میدانی به واسطه‌ی تجربه‌ی درس و آموزش و غیره اشاره کرد. بدون شک، همه‌ی این‌ها مهارت‌های زنان و همچنین شیوه‌های نگرش و رفتار آنها را دستخوش تغییراتی کرده که در سطوح مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی قابل بررسی است و برای آن، بیش از هر چیز، به یک مفهوم‌سازی جدی نیاز است که به مثابه ابزاری جهت تحلیل عمل کند.

یک گذار بی‌آیین

برای دخترانی که از فضاهای سنتی وارد نظام دانشگاهی می‌شوند، در شرایط متعادل، نوعی تحول و در صورت حد آن، نوعی گسست در نظام ارزشی و فرهنگی و هویتی‌شان بین مقطع پیش‌دانشگاهی و پس‌دانشگاهی ایجاد می‌شود. این موضوع البته به طور عمومی برای پسران نیز اتفاق می‌افتد، اما همواره امکان بالقوه‌ی آنها برای تشکیل یک زندگی مستقل از خانواده و ماندن در شهر دانشگاهی‌شان بیش از دختران است.

پایان دانشگاه، نظام ارزشی، نقش‌ها و روزمرگی‌های دختران را تا حد زیادی دستخوش تغییر می‌کند و یا مقاومت در راستای حفظ این ارزش‌ها و سبک زندگی جدید را به چالشی جدی بین آنها و محیط سنتی مبدل

رابطه دختران و زنان
با دانشگاه، مختص
امروز نیست و از بدو
طرح مسئله، وجود
داشته است. با شروع
مدرنیته در ایران که
به یک معنا شاید بتوان
آن را به قرن نوزدهم
می‌لادی (حکومت
قاجاریه) نسبت داد
برخی مولفه‌های
مادی و غیرمادی
از تمدن جدید وارد
فرهنگ ایران شد و
تغییر محسوسی را در
بسیاری از عرصه‌ها
خصوصاً در موقعیت
زنان و جنس مونث
در ساختار فرهنگی و
نظام اجتماعی کشور به
دنبال داشت

می‌سازد. در خصوص تغییرات ارزش و نقش دختران پس از تجربه‌ی دانشگاه تا حدودی می‌دانیم، ولی محدود کردن این تجربه به این ابعاد مشخص و لایه‌های بیرونی‌تر آن، در واقع ساده‌انگاری مسئله است. باید توجه داشت که برای بسیاری از دختران، پایان دانشگاه به منزله‌ی یک گسست فیزیکی مجدد است که گسستی ناگهانی از روابط اجتماعی مؤثرشان نیز هست.

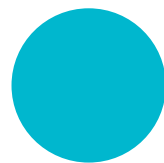
دانشگاه، از یک سو، با گسستی چند ساله و جدی در شبکه‌ی روابط قدیمی فرد همراه است و از سوی دیگر، با ادغام شدن در یک شبکه‌ی روابط صمیمانه جدید. حال، اتمام آن و بازگشت به بستر فرهنگی پیشین، قبل از هر چیز، فرد را با یک احساس محرومیت نسبت به شبکه‌ی روابط از دست رفته‌اش (که اغلب در گستره‌ی کشور منتشر شده) مواجه می‌سازد. همچنین از سوی دیگر، او را در موقعیت یک بیگانه قرار می‌دهد؛ بیگانه‌ای در شهر خودش و در شبکه‌ی روابط پیشین‌اش که آنها هم اغلب درون خودشان درگیر تجربه‌ی مشابهی هستند. فهم این حالت تعلیق، کلید مهمی در درک کلیت پیچیده‌ی این تجربه است. یافته‌های جالب توجهی در بررسی کیفی و عمیق تجربیات افراد از **فردای روز فارغ التحصیلی‌شان** وجود خواهد داشت.

همچنین پایان دانشگاه، به ویژه زمانی که با اشتغال یا ازدواج موفق همراه نباشد، آغاز رابطه‌ی متفاوتی با زمان است که فرد از کودکی تا کنون تجربه‌اش را نداشته؛ تپیی از آزادی، ره‌اشدگی یا خلاء که در آن، نظم روزمره و معنا و مسیر زندگی امروز را نه لزوماً ساختارهای بیرونی همچون مهد کودک، مدرسه و دانشگاه، بلکه خود فرد باید تعریف کند و این فرآیند دشوار و ناآزموده‌ای است. بدون شک، با یک پژوهش میدانی می‌توان فهرست حوزه‌هایی از این قبیل را افزایش داد و زوایای بیشتری را کویید. در اینجا به ذکر همین چند مورد اکتفا می‌شود چون هدف اصلی، تأکید بر ابعاد کم‌تر شناخته شده‌ی این تجربه بود.

مطابق با نظریه‌ی "آیین‌های گذار" در اندیشه‌ی آرنولد وان جنپ^۶، دانشگاه را می‌توان یک دوره و فرآیند گذار دانست. وان جنپ زمانی که در آغاز قرن بیستم مفهوم مناسک گذار را مطرح و آن را دوره‌بندی کرد، هنوز درکی سنتی از گذار وجود داشت و برخی رویدادهای کلیدی زندگی بشر، که عمدتاً با رشد بیولوژیک فرد نیز مرتبط بودند، ذیل این مفهوم می‌گنجید. با این حال امروز، ما در جوامع شهرنشینی که بسیار از تجربیات پیش از خود فاصله گرفته‌اند و ساختارهای زیادی را دستخوش تغییر کرده‌اند، با تجربیاتی از مبنا جدید (مانند عمل‌های تغییر جنسیت یا جراحی زیبایی و پلاستیک) یا تجربیاتی قدیمی که به شیوه‌ی کاملاً جدیدی بروز می‌کنند (مانند آموزش، ازدواج و غیره) مواجه هستیم، که مرحله‌بندی سه‌گانه‌ی "جنپ" از گذار را می‌توان در آن مشاهده کرد. به عنوان مثال، تجربه‌ی خدمت سربازی، طلاق و قبولی در دانشگاه، از بسیاری جهات مانند گذارهای سنتی‌ای چون تولد، بلوغ، ازدواج و مرگ هستند و برای بسیاری از کنشگران این حوزه‌ها با یک مرحله‌ی گسست^۷ (جدا شدن از موقعیت پیشین که گاه می‌تواند با جدا شدن فیزیکی و جغرافیایی نیز همراه باشد)، یک مرحله‌ی گذار^۸ (مراسمی پیچیده و سنگین که فرد را تغییر می‌دهد) و یک مرحله‌ی پیوستن مجدد^۹ (ورود به موقعیت جدید و پذیرش نقش‌های متفاوت) مواجه هستیم.

با این حال، یک تفاوت جدی نیز در اینجا به چشم می‌خورد و آن، مفهوم‌پردازی نشدن این رویدادهاست که باعث می‌شود ماهیت گذار^{۱۰} این تجربه از سوی فرهنگ، در نظر گرفته نشده و اغلب، مناسکی که پذیرش آن را تسهیل و قواعد و دانش مرتبط با آن را منتقل می‌کنند، دیده نشوند. برعکس، به دلیل ویژگی‌های دوران مدرن، رویکردی به مراتب عرفی‌شده‌تر و روزمره‌تر نیز نسبت به آنها اتخاذ می‌شود.^{۱۰}

به عبارت دیگر، دانشگاه، استمرار همان نظام آموزشی‌ای تصور می‌شود که فرد در فرهنگ مدرن، از دوران دبستان و حتی پیش از دبستان، به صورت روزمره آن را تجربه می‌کند. در صورتی که حداقل در تجربه‌ی امروز ایران و خصوصاً در مورد دختران، چنین نیست و دانشگاه، به مراتب، نظامی فراتر از یک نظام آموزشی مانند مدرسه است و باید به عنوان یک مقوله‌ی جدا و خاص در نظر گرفته شود؛ فضایی که عموماً گذاری جدی را برای زندگی افراد در پی دارد و با نادیده گرفته شدن از سوی نظام‌های خانوادگی و فرهنگی، می‌تواند مبنای بسیاری از مشکلات و عدم تعادل‌ها باشد.



- 6. Arnold Van
- 7. GenepSeparation
- 8. Liminal
- 9. Aggregation

۱۰. هر چند برخی تلاش‌ها از سوی خود دانشجویان به منظور غلبه بر فشارهای این گذار صورت می‌گیرد و نمونه آن، برخی جشن‌های فارغ‌التحصیلی از جمله «جشن چایی» در دانشکده علوم اجتماعی است. با این حال، به نظر می‌رسد این کفایت نمی‌کند. چنین جشن‌هایی باز درون فضای دانشگاه برگزار می‌شوند و ما نیازمند تدابیری در خارج از این حوزه نیز هستیم.

دانشگاه متعهد، دانشگاه بی‌تعهد

بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران حوزه‌ی توسعه، نقش و جایگاه مهمی برای آموزش و خصوصاً آموزش عالی قائل هستند و در عین حال معتقدند که اغلب تحولات کشورهای در حال توسعه، در شرایط امروز جهان، اجتناب‌ناپذیر هستند و «علی‌رغم موانع و چالش‌ها باید این راه را ادامه داد.» بنا بر این، ظاهراً چاره‌ای جز اندیشیدن به این تحولات و تلاش برای هدایت آنها و کاهش آسیب‌ها و تضادهایشان وجود ندارد. با این حال پرسش اساسی آنجاست که علت این مسائل را باید در کجا دید؟ آیا بروز این اشکال آسیب‌گون اجتماعی را باید بخشی از ماهیت گریزناپذیر فرآیند آموزش و ورود زنان به فضاهای آموزشی دانست، یا اینکه از آنها به عنوان کژکار کردها و ایرادهای نظام دانشگاهی، صحبت کرد؟

از آن مهم‌تر، متولی تغییرات مورد نیاز در این نظام، کیست؟ دولت یا خود دانشگاه؟ در توسعه‌ی پایدار، آموزش عالی باید نقشی پیشگام در تحولات جامعه‌ی خود داشته باشد و نه پیرو. «بین اینکه دانشگاه، قسمتی از یک جامعه‌ی متغیر باشد و اینکه مبدع برخی تغییرات ویژه‌ی اجتماعی محسوب شود، تمایز وجود دارد.» بخش قابل توجهی از جامعه‌ی ما، امروز در گیر فضای دانشگاه و تجربیات وابسته به آن است؛ فضایی که در فقدان سایر نهادها و فضاها، به نهادی با ترکیب پیچیده‌ای از کارکردهای جدید و چندگانه تبدیل شده است و توأمان به نیازهای ارتباطی، فراغتی، مهارتی و معناسازی جوانان پاسخ می‌دهد. این در حالی است که طبق شاخص‌های اعتماد اجتماعی، دانشگاه هنوز نهادی موجه و مورد اعتماد خانواده‌ها و نظام اجتماعی است. صرف وجود همین اعتماد است که بسیاری از خانواده‌ها (برخلاف تجربه‌ی مدرسه و نظام پیش از آموزش عالی) کنترل خاصی روی این فضا و تعامل فرزندان‌شان با آن نداشته و نسبت به مسائل آن با فرض اینکه متولیان، خودشان اوضاع را تحت کنترل دارند، بی‌توجه‌اند. حتی ارتباط حداقلی‌ای که بین خانواده و نظام آموزشی در قالب انجمن‌های اولیاء و مربیان در مدرسه وجود داشت، از بین می‌رود و این وضعیت، بار بیشتری را بر دوش متولیان آموزش عالی قرار داده و مسئولیت سنگین‌تری را برایشان ایجاد می‌کند. همه‌ی این‌ها باعث می‌شود که بگوییم دانشگاه نباید و اصلاً نمی‌تواند نسبت به پیامدهای عملکرد خود بی‌تفاوت باشد و نقش خود در آن را جویا نشود، خصوصاً که در تجربه‌ی ایرانی، باید این یادگیری را بسیار فراتر از آموزش‌های علمی دانست.

از افرادی که پیرامون این موضوع و با تاکید بر مسئله‌ی سواد و سوادآموزی کار کرده‌اند می‌توان به برایان استریت، انسان‌شناس و نویسنده‌ی کتاب سواد: از نظریه تا فعالیت‌ها، اشاره کرد. او که کاری میدانی بر روی یکی از روستاهای شرقی ایران دارد، به نظام‌های سوادآموزی محلی علاقه‌مند بوده و مکتب را به عنوان نظام سوادآموزی سنتی در ایران، با مدارس نوین امروزی مقایسه می‌کند. استریت در کتاب خود نشان می‌دهد که نظام اول، چه‌طور در تناسب با فرهنگ جامعه و نیز اقتصاد آن بوده و از خنثی نبودن سواد و ضرورت ارتباط آن با بافت صحبت می‌کند. بنابراین، سواد از منظر او و در ارتباط با توسعه‌ی پایدار یک جامعه، نمی‌تواند امری خودمختار و جهان‌شمول باشد و ضرورتاً باید از بافت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود حرکت کرده و مبتنی بر نیازها و شرایط آن باشد. او معتقد است «در شکل‌دهی به مدلی منسجم و جهان‌شمول، معنای حقیقی مقوله‌ی دانش و سواد خدشه‌دار شده» و به همین جهت میان سواد حقیقی و آموزش مدرسه‌ای تفاوت قائل شده و به راهکارهای ایجاد تحول مطلوب در فرآیندهای سوادآموزی کنونی جهان می‌اندیشد. اگر دانشگاه را نهاد پیشروی جامعه و کارگزار تغییر آن و نه صرفاً بخشی تابع بدانیم، باید حساسیت نسبت به این مسائل را بالا ببریم. رسالت دانشگاه در جامعه، ایجاد فهمی پیشرفته و کاربردی، و دانشی مسئولانه نسبت به دنیاست به طوری که بتواند روابط انسان و محیط را تنظیم کند ■

منابع: بریجز، دیوید و دیگران، ۱۳۸۹، آموزش عالی و توسعه ملی (دانشگاه‌ها و جوامع در حال گذار)، رضا سیمیر، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

گاف، استیفن، اسکات، ویلیام، ۱۳۸۹، آموزش عالی و توسعه پایدار (بارادو کس و احتمال)، ارسلان قربانی شیخ‌نشین، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

شیخان، مهسا، "سوادآموزی مبتنی بر جهان‌بینی و چالش‌های پیش رو"، در: سایت انسان‌شناسی و فرهنگ، تاریخ انتشار: ۱۷ تیر ۱۳۹۳، قابل دسترسی از: <http://anthropology.ir/13977/node>